

Understanding the Effects of Global Power Balance Shifts on the Security and Peace Process in the Strategic Region of Southwest Asia in the Era of the Global Village

Mohsen Ghorbani¹, Mehdi Javdani Moghaddam², Davood Kiai³

Received: Aug. 25, 2025; Oct. 6, 2025

DOI: 10.22034/jcsc.2025.2072342.2861

This research is among the library-based studies centered on examining important international resources, articles, and news, which has been explained through the use of citation tools and, in some cases, by conducting interviews with specialists. The conditions prevailing in the twenty-first century have transformed perspectives on power concepts across all fields; one of the elements balancing the power of the twentieth century (the Soviet Union) faced a crisis of authority and the emergence of multiple states, while the inability of unipolar thoughts to weigh and distribute global power, with a focus on the strategically significant region of South West Asia, the entry of third and fourth powers (China, Europe), and unbalanced regional governments have fundamentally contributed to issues relating to power, peace, and security. In the transition of the international environment from a flexible bipolar system (1945-1990), the subject of strategic concurrency faced fundamental challenges in international relations. The traditional balance of power defined in the 18th and 19th centuries for Europe in the prevailing atmosphere was defined in the 20th century in the form of arms and hardware competitions by two uncontested superpowers (the USA and the Soviet Union). Given the transformation of the bipolar system and fundamental changes in the structure of international game rules and international relations since the 1990s, the crisis of authority legitimacy, a key factor contributing to the confusion of hard power in strategic alignments worldwide and in regions, was primarily due to the process of globalization.

Bibliography

- Bull, Hedley (1977), *The Anarchical Society*, London: Macmillan
- Burchill, S., Linklater, A., et al. (2013). *Theories of international relations* (S. Heidari Fard, Trans.). Tehran: Academic Center for Education, Culture and Research (Jihad Daneshgahi) Press. (In Persian)
- Pourahmadi, H. (2010). *Soft power and the foreign policy of the Islamic Republic of Iran*. Qom: Boostan-e Ketab Institute. (In Persian)
- Lennon, A. T. J. (2009). *The application of soft power* (N. Ne'ani, Trans.). Tehran: Imam Sadiq University Press. (In Persian)
- Rosenau, J. N. (2008). The complexities and contradictions of globalization. *Foreign Policy Quarterly*, 13(4). (A. Sadeghi, Trans) (In Persian)
- Sotoudeh, M. (2000). Globalization and national security. *Political Science Quarterly*, 3(9). (In Persian)
- Frost, E. L. (2001). Globalization and national security: A strategic agenda. In M. Mokhtari (Ed.), *National security discourse* (A. Dalir, Trans.). Tehran: Andisheh-e Nab Political and Cultural Studies Institute. (In Persian)

¹ PhD Student, Department of Political Science, International Relations, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran. m.ghorbani7189@iau.ac.ir

² Associate Professor, Department of International Relations, Imam Sadiq University, Tehran, Iran (Corresponding Author), Javdani@isu.ac.ir

³ Associate Professor, Department of Political Science, International Relations, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran. davood.kiani@iau.a.ir



Mandel, R. (2000). The changing face of national security. *Strategic Studies Quarterly*, No. 4. (In Persian)

Maghsoudi, M., & Heydari, S. (2012). The role of new communication tools in advancing North African movements. *Political and Economic Information Research Quarterly*, 27(290). (In Persian)

Nye, J. S., & Keohane, R. O. (1997). Globalization: Trends and consequences. *Foreign Policy Quarterly*, 8(2), 379. (In Persian)

-Cole, Tuan (2009), *Engaging the Muslim World* New York: Palgrave Mac Millen

-Holmes, R. and B. Ga (2005), *Noanielcace A Theory and Practice*, long Grove:

-Klare, Michael (2008), *Rising Powers,shrinking planet, The new Geopolitics of Energy* new York Waveland Press

شناخت تاثیرات تحولات توازن قوای جهانی بر روند امنیت و صلح در منطقه استراتژیک آسیای

جنوب غربی در عصر دهکده جهانی

محسن قربانی^۴، مهدی جاودانی مقدم^۵، داود کیانی^۶

تاریخ دریافت: ۰۴/۵/۳۰، تاریخ تایید: ۰۴/۷/۱۴

DOI: 10.22034/jcsc.2025.2072342.2861 DOI:

چکیده:

این پژوهش از جمله مطالعات کتابخانه ای مبتنی بر بررسی منابع، مقالات و اخبار مهم بین المللی است که با ابزار فیش برداری و در برخی موارد با انجام مصاحبه با متخصصان تبیین شده است. شرایط حاکم بر قرن بیست و یکم، نگرش به مفاهیم قدرت را در تمامی عرصه‌ها دگرگون کرده است؛ یکی از عناصر متوازن کننده قدرت بیستم (شوروی) با بحران اقتدار و شکل‌گیری دولت‌های متعدد و ناتوانی تفکرات تک قطبی در توزین و توزیع قدرت جهان با تأکید بر منطقه استراتژیک آسیای جنوب غربی، ورود قدرت‌های سوم و چهارم (چین، اروپا) و حکومت‌های منطقه‌ای نامتوازن‌سازی قدرت، صلح، امنیت کمک اساسی در این زمینه نموده است.

در گذار محیط بین‌المللی از نظام دوقطبی منعطف (۱۹۴۵-۱۹۹۰م) موضوع همپایگی استراتژیکی با چالش‌های اساسی در روابط بین‌الملل مواجه گردید. موازنه قدرت سنتی که در قرن ۱۸-۱۹ برای اروپا با اتمسفر حاکم تعریف شده بود. در قرن بیستم به صورت رقابت‌های تسلیحاتی و سخت‌افزاری توسط دو ابرقدرت بلامنزاعه (امریکا- شوروی) تعریف گردید. با توجه به دگرگونی نظام دوقطبی و تحول بنیادین در ساختار قواعد بازی بین‌المللی و مناسبات روابط بین‌الملل از سال‌های ۱۹۹۰ میلادی عملاً بحران مرجعیت اقتدار، فاکتور اساسی که به سرگشتگی قدرت سخت در همسان‌سازی‌های استراتژیک در جهان و مناطق افزوده گشت همانا فرآیند جهانی شدن می‌باشد. جهانی شدن اطلاعات و ارتباطات به شفاف‌ترسازی قدرت، افزایش مطالبات و پاسخگویی قدرت‌های فراملی، فروملی و ساختارهای جانبی منجر گردید. لازم به توضیح است که جهان در قرن بیست و یکم با واگرایی در تمامی حوزه‌های قدرت مواجه گردیده و این امر به بحران‌های درون ساختاری واحدهای سیاسی مناطق از جمله خاورمیانه رهنمون گردید.

واژگان کلیدی: نظام دوقطبی، توازن قوا، دهکده جهانی، منطقه استراتژیک آسیای جنوب غربی

^۴ دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی گرایش روابط بین الملل، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران m.ghorbani7189@iau.ac.ir

^۵ دانشیار گروه روابط بین الملل، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، ایران (نویسنده مسئول) Javdani@isu.ac.ir

^۶ دانشیار گروه علوم سیاسی گرایش روابط بین الملل، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران davood.kiani@iau.a.ir

بیان مسأله

موازنه قوای جدید جهان دو ابرقدرت قرن بیستم را نسبت به مداخلات نظامی جهت برتری جهانی و نمایش اقتدار بین‌الملل به سمت مبادلات اقتصادی سوق داد و در این شرایط قدرت‌های دیگری نیز در عرصه رقابت‌های اقتصادی که مهم‌ترین آن‌ها چین بود وارد معادلات نظم جهانی قرن بیست و یکم گردید.

در منطقه آسیای جنوب غربی که بیشترین مداخلات جهانی فرامرزی توسط امریکا و سپس شوروی در قرن بیستم بود، در قرن بیست و یکم دچار بازنگری در تأمین امنیت مستقیم کشورهای متمایل به امریکا و شوروی گردید و هدایت موازنه قوای جدید در قالب جنگ‌های منطقه‌ای، جنگ داخلی و تحریم‌های نرم، استوار گردید و برای نمایش قدرت در برخی مواقع حضور مستقیم داشتند.

این منطقه با یک جدال استراتژیکی جدیدی در قرن بیستم مواجه شد که خود نشان از فقدان موازنه قوای منطقه و تجلی تقابل قوای منطقه‌ای است. در خاورمیانه حکومت‌ها بیشتر با منازعات منطقه‌ای مواجه بوده و این امر برآمده از سیاست‌های جهانی دو ابرقدرت و ناتوانی حکومت‌های منطقه‌ای بر سر موازنه قوای باثبات است.

خاورمیانه بحران‌خیز، در قرن بیست و یکم هنوز با بحران معنایی دولت و ملت همراه شده و این امر در فضای جدید جهانی به تهدید صلح، امنیت و ثبات منطقه هدایت شده است. خاورمیانه از آن جایی که با تفکرات سخت-افزایی همراه و حامی اصلی سیاست‌های منطقه‌ای قدرت‌های خارجی بوده توان دستیابی به یک نظم پایدار، صلح ماندگار و چارچوب‌های عصر ارتباطی را نداشته و بر این اساس موازنه قوای سنتی (ایران - عربستان) پس از سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۰۰ میلادی به سمت موازنه‌سازی منطقه‌ای منجر نگردید.

جهانی شدن نیازمند به شیفت پارادایمی از تفکرات سخت‌افزایی به نرم‌افزایی، استراتژی‌های تدافعی به جای تهاجمی، تقابل به تعامل همه از عناصر فراموش شده عرصه قدرت در خاورمیانه می‌باشد که نتوانست با فرآیند جهانی شدن تمامی سازوکارهای قدرت وفاق ایجاد کند.

موازنه‌سازی در منطقه خاورمیانه که کشورهای منطقه بر سر رهبری قدرت سخت، رقابت تسلیحاتی، تولید و خرید تسلیحاتی در قرن بیست و یکم پافشاری می‌کنند فضایی برای همسان نمودن و گفتگوی استراتژی از سخت‌افزایی به نرم‌افزایی ایجاد نمی‌کنند و این امر به بزرگ‌ترین آسیب توازن منطقه‌ای، صلح و امنیت منجر شده است.

پرسش اینجاست که ساختار نظام در حال ظهور چه خواهد بود؟ کدام قدرتها پس از امریکا قادرند یا حاضرند کدام وظایف مورد انتظار از قدرت هژمونیک را به ویژه در مواجهه با چالش‌ها و مخاطرات بین‌المللی عهده دار شوند؟ و آینده‌ی رقابت این بازیگران چه خواهد بود؟ اتحاد و ائتلاف بین کدام قدرت‌های منطقه‌ای ممکن خواهد بود؟ در این پژوهش سعی بر این است که به این سوال‌ها پاسخ داده شود به هر تقدیر آنچه مسلم است مسیر پیش رو سخت، تاریک، مبهم و با توجه به منطقه استراتژیک خاورمیانه پرتنش خواهد بود لذا این پژوهش را با اهداف زیر دنبال خواهیم کرد :

بررسی روند جابجایی قدرت در نظام بین‌الملل

شناسایی مؤلفه‌های تأثیرگذار بر تحول نظام موازنه قوا

ارزیابی روند افول یا کناره گیری ایالات متحده از جایگاه سیادت نظام بین الملل
شناخت قدرت های نوظهور و تحلیل چگونگی ساختار احتمالی نظام بین الملل
شناسایی رهبران آتی جامعه جهانی در مواجهه با حوزه های متنوع مسایل بین المللی
بازشناسی منافع و رقابت قدرت ها در مناطق
تأثیر تحول نظم بین المللی بر ساختار همکاری ها، ائتلافات و رقابت ها در منطقه خاور میانه
چارچوب مفهومی تحقیق:

جهانی سازی و خاورمیانه جدید: چگونه می توان تعادل قدرت منطقه ای را در خاورمیانه جدید با توجه به سرعت شتاب جهانی شدن درک کرد. جهانی سازی در حال نزدیک کردن جهان است و چالش هایی را به وجود می آورد که هیچ کشوری، حتی به اندازه ایالات متحده قدرتمند، نمی تواند به تنهایی حل کند. تاکنون، ایالات متحده تعهدات خود را در قبال نهادها و سازمانهای جهانی محدود کرده و به جای جمعی، تنها عمل می کند. این تمایل هم در سالهای ریاست جمهوری کلینتون و هم بوش کاملاً مشخص بوده است. روابط ایالات متحده با سازمان ملل نیز باعث نگرانی شده است. ایالات متحده از درگیری اولیه پس از جنگ سرد در عملیات صلح سازمان ملل متحد عقب نشینی کرد و نگرش محدود کننده و انتخابی تری را اتخاذ کرد. گرچه مایل به مداخله در اروپا بود، اما از طریق ناتو پشتیبانی کمی از عملیات صلح سازمان ملل در آفریقا انجام داد. قبل از ۱۱ سپتامبر، دولت بوش از مشارکت نیروهای ایالات متحده در عملیات سازمان ملل در افغانستان خودداری کرده است. پس از ۱۱ سپتامبر، بیانیه "محور شر" رئیس جمهور باعث ایجاد نگرانی در مورد یک جانبه گرایی نظامی شده است. اگرچه شورای امنیت سازمان ملل متحد حمله ایالات متحده به القاعده و رژیم طالبان را پیش بینی کرده است، اما این سرنگونی رژیم ها را با سوابق رفتارهای تهاجمی در بر نمی گیرد و همچنین استفاده از زور علیه کشورهای را که غیر دوستانه تلقی می شوند مشروع نمی داند. علاوه بر این، تصمیم یک جانبه ایالات متحده برای شروع جنگ علیه عراق، اقتدار قانونی شورای امنیت سازمان ملل متحد برای حفظ صلح و امنیت بین المللی را تضعیف کرد. برخی می گویند با وجود آمادگی اعلام شده برای اقدام یک جانبه، رئیس جمهور بوش خواستار حمایت از کشورهای متعاقب از جمله چین و روسیه شده است. دیگران دیدند که بدون دسترسی به امکانات در پاکستان و سایر ایالت های هم مرز با افغانستان، حفظ عملیات ایالات متحده بسیار دشوارتر خواهد بود. و دیگران مشاهده می کنند که سرنگونی صدام حسین بدون حمایت ترکیه و کشورهای خلیج فارس یک کار بسیار گران قیمت بوده است. بعلاوه، "یک سیاست یک جانبه گرایی ممکن است به تدریج روابط با فرانسه، انگلستان و آلمان را متشنج کند"، کشورهای ایالات متحده برای کمک به آنها در ساخت ایالات ضعیف یا سرکش متکی است. با این حال، یک واقعیت همچنان پابرجاست: "دولت بوش ممکن است هر زمان که مناسب ایالات متحده باشد ائتلاف تشکیل دهد اما وظیفه اصلی آن این است که به جهانیان نشان دهد چرا بهترین راه آمریکایی است." در چنین چشم انداز و روندی، دولت بوش جزئیات مشارکت بزرگ خاورمیانه (GMEP) را که واشنگتن در اجلاس گروه در مه ۲۰۰۴ در جزیره سی، جورجیا به شرکای G-8 خود انتقال داده است. برنامه GMEP یکی از عناصر

اصلی ابتکار عمل بزرگتر خاورمیانه بزرگتر دولت است که دارای مولفه‌های امنیتی و سیاسی اضافی فراتر از موارد ذکر شده در GMEP است.

پیشنهاد G-8 GMEP به طور کلی از دو مشکل عمده رنج می‌برد. اولاً، بسیاری از ابتکارات آن بر شکل و محتوا تأکید دارد و از هر بازیگر منطقه ای که مایل به انجام بازی انتخاباتی باشد بدون توجه به تعهد نسبت به ارزشهای زیر دموکراسی حمایت می‌کند. نتیجه ناخواسته می‌تواند تقویت بیشتر نیروهای اسلامگرا دقیقاً در لحظه ای باشد که در بسیاری از کشورها در حال عقب نشینی هستند. دوم، تعداد کمی از پروژه‌های اختصاص یافته به "توسعه انسانی" در واقع موانع اصلی حل مشکلات سیستمی را برطرف می‌کنند. در نتیجه، چنین پروژه‌هایی تأثیر اندکی در بیماریهای واقعی جوامع عربی خواهد داشت. از جنبه مثبت این واقعیت است که به نظر می‌رسد دولت مشتاقانه تلاش می‌کند تا شرکای G-8 را در آن قرار دهد که با گذشت زمان، می‌تواند به یکی از ابتکارات لرزه ای ترین دوران پس از جنگ سرد تبدیل شود، حتی شاید مأموریتی که تعریف می‌کند عصر از جنبه منفی، دستورالعمل پیشنهادی در پیش نویس، که شامل دو قسمت ضد متمر، دو قسمت غیرمرتبط و فقط یک قسمت واقعاً مفید است، بعید است که اصلاحات واقعی را تقویت کند یا منافع ایالات متحده را در خاورمیانه بزرگ یا آنچه که در آن است پیش ببرد.

خاورمیانه جدید توازن قدرت و ثبات: در اکثر نقاط جهان، هیچ قدرت منطقه ای که بتواند صلح را حفظ کند، حداقل به نمایندگی از منافع و ارزشهای آمریکا وجود نداشت، بنابراین، ایالات متحده مجبور شد این کار را به تنهایی انجام دهد و خود را به عنوان پلیس جهانی تعیین کند. با حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به خاک ایالات متحده، عصر جدیدی ایجاد شده است که مفاهیم و چارچوب‌های جدیدی را برای رفتارهای سیاست خارجی ایجاد می‌کند. یک "ایسم" جدید ظاهر شد، که تعریفی جدید برای تروریسم است و مفهوم سازی جدیدی از مناطق جغرافیایی ساخته شد.

قانون آیین نامه‌های فدرال به عنوان "استفاده غیرقانونی از زور و خشونت علیه اشخاص یا اموال برای ارباب یا زورگویی یک دولت، جمعیت غیرنظامی یا هر بخش دیگر از آن، برای پیشبرد اهداف سیاسی یا اجتماعی، تروریسم را در ایالات متحده تعریف می‌کند." این هدفی است که وسیله را توجیه می‌کند. در طول تاریخ و در تمام دنیا ترور اعمال شده است. اما حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر بدون شک مهمترین و کشنده ترین عملیات تروریستی در تاریخ معاصر است. تأثیر آن با هدف قرار دادن ایالات متحده و استفاده از فن آوری مدرن و رسانه‌های ارتباطی بسیار بزرگ شده است. این پوشش تلویزیونی را به خود جلب کرد، و این رویداد را مستقیماً به میلیون‌ها خانه منتقل کرد. تروریست‌ها از جهانی سازی با فناوری پیشرفته علیه آمریکایی‌هایی استفاده کردند که بسیاری از این فناوری‌ها را به وجود آورده اند و به نظر می‌رسد "آمریکایی‌ها و تروریست‌ها با داشتن چشم انداز جهانی شدن شباهت دارند."

ایالات متحده اکنون در حال شروع جنگ علیه ایدئولوژی دیگری است که هنوز مرز ندارد. دولت بوش یک جنگ جهانی علیه تروریسم اعلام کرد و این یک استراتژی جدید را در پی دارد. بنابراین، دولت بوش یک استراتژی امنیت ملی را آغاز کرد که به عنوان دکترین بوش لغو می‌کند و نظم برقرار شده را لغو می‌کند. نه به این دلیل که

ایالات متحده را متعهد به مداخله جهانی می‌کند. آنها قبلاً درگیر بودند. نه به این دلیل که تروریسم و کشورهای طرد کننده (ایران، عراق و کره شمالی) را هدف قرار می‌دهد. چیز جدیدی هم نیست. نکته جدید این است که گرایش مداخله مستقیم طولانی مدت را صریح و دائمی می‌کند. به تعبیری دیگر، حملات ۱۱ سپتامبر به "دولت بوش اجازه داد تا از بحران مشروعیتی که قبلاً با آن روبرو بود جلوگیری کند و با احساس اعتماد به نفس جدیدی وارد امور جهانی شود." این حوادث تروریستی به ایالات متحده دلیل می‌دهد تا سیاست بین الملل را شکل دهد و توجیهی برای توسل آسان به جنگ در هر زمان و هر کجا که رئیس جمهور آمریکا انتخاب می‌کند.

توازن قدرت در سیاست جهانی

نظریه پردازان روابط بین الملل ابهام قابل توجهی در مورد نه تنها معنای توازن قدرت بلکه نتایج قابل انتظار از توازن عملیاتی موفقیت آمیز سیستم قدرت به نمایش گذاشته اند. (L.Schweller, 2016,1). آخرین وعده تعادل توازن قدرت چیست؟ هدف یا اهداف از توازن قوا - اگر چنین چیزی را می توان به نظم ناخواسته ای که خود به خود ایجاد شده است نسبت داد - حفظ صلح و ثبات بین المللی نیست، همانطور که بسیاری از بدخواهان این تئوری به اشتباه اظهار داشته اند. بلکه حفظ یکپارچگی سیستم چند دولتی با جلوگیری از بلعیدن همسایگان توسط هر کشور بلند پروازانه است. شهود اساسی این نظریه این است که به دولتها نباید قدرت بی حد و حصر، که همه اعضای سیستم بین الملل را تهدید می کند، اعتماد کرد. خطر این است که یک قدرت بزرگ غارتگر ممکن است بیش از نیمی از کل منابع سیستم را بدست آورد و در نتیجه بتواند بقیه را تحت سلطه خود درآورد. (claude,1989,78)

بیشتر فرض بر این است که تنها پادزهر واقعاً موثر و قابل اعتماد در قدرت است. بنابراین، افزایش قدرت (به ویژه قدرت رو به رشد یک رقیب) باید توسط قدرت ضد تعادل بررسی شود. ابزار تحقق این هدف سلاح ها و متحدان هستند: دولت ها با ساختن سلاح (توازن داخلی) و تشکیل اتحاد (توازن خارجی) که برای جمع آوری قدرت نظامی یکدیگر خدمت می کنند، توازن در برابر انباشت قدرت را تهدید می کنند.

به طور خلاصه، اصل عمل عمومی توازن قوا ممکن است به شرح زیر باشد: وقتی هر دولت یا ائتلافی قدرتمند می شود یا تهدید می کند که به طور بی نظیری قدرتمند می شود، سایر کشورها باید این مسئله را به عنوان تهدیدی برای امنیت آنها (گاهی اوقات برای بقای خود) تشخیص دهند و با انجام اقدامات - به صورت جداگانه یا مشترک یا هر دو - برای افزایش قدرت نظامی خود. تصور می شود که این روند تعادل قاعده عملیاتی اصلی سیستم است. با این حال، در مورد نحوه عملکرد، در عمل، اختلاف نظر وجود دارد. یعنی بیش از درجه انگیزه آگاهانه مورد نیاز برای تولید تعادل. در این راستا، کلود سه نوع تعادل سیستم های قدرت را ارائه می دهد: نسخه اتوماتیک، که خود تنظیم شده و خود به خود تولید می شود. نسخه نیمه اتوماتیک، که به موجب آن تعادل برای تنظیم سیستم به "متعادل کننده" احتیاج دارد - وزن آن را در یک طرف مقیاس یا طرف دیگر می اندازد، بسته به نوع سبک تر. و نسخه دستی که در آن روند تعادل تابعی از مهارت انسان است، با تأکید بر مهارت دیپلمات ها و دولتمردانی که با دقت امور واحدها (ایالت ها و سایر سرزمین های غیر دولتی) را تشکیل می دهند. (ibidi,5)

سیستم توازن قدرت که به صورت دستی اداره می شود با این مفهوم مدرسه انگلیسی سازگار است که ایالات متعال را به عنوان یک کالای جمعی در نظر می گیرند. نقش قدرت بزرگ با مسئولیت حفظ توازن قدرت همراه است. این "تصوری از توازن قوا به عنوان یک وضعیت امور است که نه تنها با سیاست های آگاهانه دولت های خاص که با غلبه در تمام نقاط سیستم مخالف هستند، بلکه به عنوان یک هدف آگاهانه از سیستم به طور کلی ایجاد می شود. (Bull,1977,106)

تحول مفهومی قدرت در عصر جهانی شدن: این گفتمان با جهانی شدن از سال (۱۹۹۰) میلادی بر تمامی مفاهیم تأثیر گذاشت. روندهای بلندمدت اقتصاد و جامعه، مثل جهانی شدن و انقلاب اطلاعات، اهمیت شبکه ها را افزایش و زمینه قدرت را تغییر می دهند. آنچه امروز تازگی دارد، این است که شبکه های جهانی سریع تر و ستبر تر هستند و ما به طور فزاینده ای در یک جهان شبکه ای زندگی می کنیم. شبکه ها، همان روابط هستند و گونه های متفاوت شبکه ها، شکل های متفاوتی از قدرت را ایجاد می کنند. دانش، قدرت است، در عصر اطلاعات امروز کنترل اطلاعات جاری در شبکه ها یک منبع مهم قدرت است و مرکزیت در شبکه ها می تواند ایجاد قدرت کند. اطلاعات و دانش، خود منبع مهمی برای اعمال قدرت به شمار می رود. از این رو مهم است که بدانیم، «امروزه فناوری، فرایندهای اجتماعی و سیاسی را تغییر داده و موجب سرعت و دگرگونی در ماهیت تعامل و ارتباطات و شتاب تغییرات نهادی در عرصه بین المللی در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شده است. بنابراین در عصر جهانی شدن، موفقیت در مدیریت این شبکه های عمومی و خصوصی و به استعداد، هوش محیطی و اشکال نوین قدرت وابسته است» (نای، ۱۳۸۷، ۳۷) قرن بیست و یکم به طور قطع، شاهد افزایش نقش اطلاعاتی و سازمانی قدرت خواهد بود؛ «بزرگی اندازه اقتصاد، هم در ارتباط با بازارها و هم منابع طبیعی، همچنان اهمیت خواهد داشت، حجم اطلاعات در دسترس، افزایش بیشتری پیدا خواهد کرد و نیروی نظامی همچنان به عنوان عاملی در کنار سایر عوامل باقی خواهد ماند. اما در این میان، توانایی سازمانی برای واکنش سریع و نرمش پذیر، به منبعی عمده و مهم برای قدرت تبدیل خواهد شد» (النون، ۱۳۸۸: ۵۷-۶۰). در قرن ۲۱ انفجار اطلاعات تمامی قواعد بازی بین الملل را با بازنگری مواجه ساخت. بنابراین می توان اثرگذاری جهانی شدن بر تحول مفهوم قدرت را در چهار مؤلفه تبیین کرد که عبارتند از: پراکندگی قدرت تحلیلگران سیاسی تلاش دارند، پویش مربوط به تغییرات عمده در توزیع قدرت میان کشورها را در دنیای جهانی شده درک کنند. زمانی که در ارتباط با منابع قدرت می اندیشیم، تبدیل قدرت^۷، به عنوان مشکلی عمده بروز می کند. برخی کشورها در تبدیل منابع قدرشان به عواملی مؤثر، بهتر از دیگران عمل می کنند. تبدیل قدرت، به معنای توانایی تبدیل قدرت بالقوه به بالفعل است. مقصود از قدرت بالقوه، منابع درست و مراد از قدرت بالفعل، آنچه از راه رفتار تغییر یافته دیگران، اندازه گیری می شود، است. «بنابراین برای پیش بینی دقیق نتایج قدرت یک کشور، لازم است هم از مهارت آن در زمینه تبدیل قدرت و هم از منابع قدرتی که در اختیار دارد، آگاه باشیم. یکی

⁷ Conversion power

دیگر از موارد در این زمینه، تعیین این مسئله است که در هر شرایطی، کدام یک از منابع، بهترین زمینه را برای قدرت فراهم می کند. تجزیه سیاست جهانی به حوزه های متعدد و مختلف، سبب شده است تا منابع قدرت، تبدیل پذیری^۸ کمتری پیدا کنند؛ بدین معنا که امکان انتقال و تبدیل آنها از حوزه ای به حوزه ای دیگر کمتر شده است. با این حال در دنیای امروز، توسل مستقیم به زور برای کسب منافع اقتصادی برای قدرت های بزرگ بسیار پرهزینه و خطرناک شده است» (Nye, ۲۰۱۰; ۸) از آنجا که قدرت نوعی رابطه است؛ به طور قطع متضمن وجود نوعی شرایط یا پیش زمینه^۹ نیز هست. کاهش قابلیت تبدیل پذیری قدرت، بدین معناست که در دنیای جهانی شده امروز، مشخص کردن پیش زمینه قدرت، برای برآورد قدرت بالفعلی که می توان از منابع مختلف قدرت به دست آورد، اهمیتی فزاینده یافته است. برای سنجش قدرت در دنیای جهانی شده امروز، لازم است ابزارها و استراتژی های توازن قدرت لازم برای یک سیاست موفق را شناخت. «با این حال باید توجه داشت که در دنیای امروز، عناصر جدیدی در حال پراکنده کردن و دور کردن قدرت از همه قدرتهای بزرگ هستند. بنابراین هر نوع استراتژی موفق، باید هم مسئله استمرار و هم تغییر را در بر گیرد» (Ibid: ۱۵۰-۱۵۱). نکته اساسی در قرن ۲۱ فرآیندهای دستیابی به قدرت، مفهوم و بسط آن دچار تغییرات اساسی شده است.

جهانی شدن و پیامدهای مفهوم قدرت: پارادایم جهانی شدن سبب شد تا بنیادهای مفهومی قدرت در خلال چند قرن تغییر کند. پس از ۱۹۹۰ میلادی فروپاشی شوروی در اوج قدرت، امنیت و توانایی مادی، بی توجهی به قدرت اقتصادی رفاهی و اجتماعی و ناکارآمدی در پیشبرد سیاست والا در تامین امنیت، و ناتوانی واقع گرایی در پیش بینی وقوع پایان جنگ سرد، لزوم تغییر تفکر در روابط بین الملل و امنیت ملی را مطرح کرد. به عقیده ماندل، «بسیاری از نظریه های روابط بین الملل در خصوص قدرت و امنیت به ویژه الگوی واقع گرایی نتوانستند جواب گوی پیش بینی یا توضیح کامل تغییرات مهمی که پس از سال ۱۹۸۱ رخ داده، باشند. جالب توجه است که این تغییرات حاصل جنگ، تهدید خارجی یا کشمکش برای قدرت نبود، بلکه از انواع گوناگون فشارهای عمدتاً غیر نظامی برای ایجاد تحولات در نظام های منطقه ای و جهانی ناشی می شد» (ماندل، ۱۳۷۹: ۱۶۹). البته نگرش های رابرت ماندل و دیگران در شرایط پیشا جهانی شدن است. پایان جنگ سرد نوید دوره ای جدید در مطالعات امنیتی را می داد. طی این دوره، دو عامل بر معادلات امنیتی تاثیر عمده ای گذاشت. نخست، تحولات بین المللی ناشی از فروپاشی شوروی و دیگری ناشی از پدیده جهانی شدن در سطح جهانی، که باعث تغییرات گسترده ای در فضای سیاسی بین المللی گردید. «در این میان یکی از مهم ترین و اثرگذارترین روندها در سده بیست و یکم، فرایند جهانی شدن با ابعاد گسترده بوده است که در سایه آن مرزها از میان می رود، قدرت دولت ها در برخی زمینه ها کاهش می یابد، روابط اجتماعی ژرف تر می شود به گونه ای که گویی همه آنها در یک فضا رخ می دهد. همچنین، جهانی شدن اطلاعات، جهانی شدن دموکراسی را

⁸ Fun gible

⁹ Context

ریشه دار تر کرد، پنهان کاری در پهنه سیاست را تا اندازه زیادی از کنشگران سیاسی می گیرد و به شفاف سازی این عرصه کمک می کند و هم چنین می تواند زمینه ساز جنبش های مردمی و انقلاب های دموکراتیک شود» (مقصودی و حیدری، ۱۳۹۱: ۴۴). دیدگاه های متفاوتی درباره خاستگاه و ریشه های جهانی شدن به منزله یک روند طولانی و وضعیتی پویا ارائه شده است. «این اختلاف دیدگاه ها حتی در مورد مفهوم جهانی شدن هم وجود دارد به عقیده جیمز روزنا، جهانی شدن فرایندی است که در ورای مرزهای ملی گسترش یافته و افراد، گروهها، نهادها و سازمان ها را به انجام رفتارهای یکسان، با شرکت در فرایندها، سازمان ها یا نظام های فراگیر و منسجم وا می دارد» (روزنا، ۱۳۸۷: ۱۰۲۳). جهانی شدن با هر نگره ای تأکید بر فرآیندی بودن فضای جهانی دارد. در تعریفی دیگر، «جهانی شدن عبارت است از گسترش روابط و پیوندهای گوناگون بین دولت ها و جوامعی است که نظام نوین را شکل می دهند؛ فرایندهایی که بنابر آن ها رخدادها، تصمیم ها و فعالیت ها در یک بخشی از جهان می تواند پیامدهای مهمی برای افراد و جوامع بخش کاملاً مجزایی از جهان داشته باشد» (ستوده، ۱۳۷۹: ۳۴). جهانی شدن موضوع محلی را در قالب جهانی بسط داد. فراست نیز بر آن است که جهانی شدن یک روند جهانی «متضمن گذار به جهانی بودن است. یک سیستم جهان به هم مرتبط که در آن بیش تر شبکه ها و جریانها به هم وابسته، پا از مرزهای سنتی فراتر می گذارند، و ویژگی اصلی آن همگرایی است» (فراست، ۱۳۸۰: ۸۲). جهانی شدن تمام مرزهای مطلق را درنوردید. تأثیرات امنیتی جهانی شدن نیز فارغ از پیامدهای متناقض آن نیست. عبدالرب خان جنبه های مختلف پیوند میان جهانی شدن و امنیت را در دو محور مطرح می کند: الف) جهانی شدن امنیت را تقویت می کند. جهانی شدن با گشایش راه رشد معطوف به صادرات، تحول ارتباطات، تشویق ارزش ها و رویه های دموکراتیک، حمایت از حقوق بشر جایگزینی روابط بین الملل مبتنی بر همکاری به جای روابط مبتنی بر منازعه، احساس امنیت برای دولت ها ایجاد می کند و امنیت دسته جمعی را به واسطه منافع و نگرانی های تامین و ایجاد شبکه ای از نهادهای چند جانبه را تشویق می کند.

قدرت های خارجی و نظم منطقه ای

گزارش حاضر با پیروی از پروژه MENARA به دنبال درک مفهوم نظم در سیاست بین الملل برای اشاره به یک نظم رسمی یا غیر رسمی است که تعاملات حاکم بر قاعده را در بین واحدهای مختلف درون یک سیستم در دستیابی به اهداف فردی و جمعی ادامه می دهد. (Malmvig et. al. 2016,40) همچنین از رویکرد پروژه MENARA برای مشاهده سیاست های بین المللی خاورمیانه به عنوان سیاست های یک زیر سیستم منطقه ای پیروی می کند که در آن کشورها سعی کرده اند مفهوم نظم خود را در سطح منطقه تعریف کنند. (Hinnebusch, 2017,1078), Makdisi et.al, 8, 2016, Malmvig et.al. 2014, این زیر سیستم با ویژگی های تاریخی، فرهنگی، جغرافیایی و سیاسی شکل گرفته است. (Hinnebusch, 2014,35 & Hazbun, 2010,5-244)

در بخش عمده ای به دلیل مداخلات مکرر ایالات متحده آمریکا و قدرت های اروپایی، هیچ قدرت مسلط یا سلطه طلب منطقه ای در منطقه MENA در دوران مدرن وجود نداشته است. (Lustick,1997,653&Hinnebusch 2013,75)

با کاهش تلاش مصر برای نظم منطقه - کشمکش تعیین کننده ژئوپلیتیک در اواخر دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ - هیچ کشور منطقه ای نتوانسته است قدرت را در کل منطقه پیش بینی کند یا بخواهد خودش هنجارهای منطقه ای را تعریف کند. در همین حال، هنجارهای رفتار دولت از یک مسابقه بر سر درک مشترک عربی گرایي منطقه ای در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به تأکید بر حاکمیت دولت و علت آن تا اوایل دهه ۱۹۷۰ تغییر یافت (بارنت، ۱۹۹۸). در طول دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، قدرت های رقیب مانند عراق، سوریه و مصر می توانستند در وهله اول قدرت را علیه دولت های نزدیک پیش بینی کنند و آنچه را که ریموند هینبوش (۲۰۱۴: ۵۱) از آن به عنوان سیستم منطقه ای "چند قطبی چندپارچه" یاد می کند، تشکیل دهند.

در بیشتر دوران جنگ سرد، قدرتهای بزرگ جهانی اولویت پویایی جهانی را نسبت به منطقه داشتند. اما با پایان جنگ سرد، دانشمندان سیاست بین الملل و همچنین سیاست گذاران به طور گسترده ای به پویایی زیر سیستم های منطقه ای علاقه مند شدند. در یک فرمول تأثیرگذار، باری بوزان و اوله واور (۲۰۰۳) مجتمع های امنیتی منطقه را چنین تعریف می کنند: "مجموعه واحدهایی که عمده فرآیند های اوراق بهادار سازی، بی شرم سازی، یا هر دو به قدری با هم مرتبط هستند که مشکلات امنیتی آنها جدا از یکدیگر قابل تحلیل و حل نیست". منطقه خاورمیانه، از مصر تا ایران و از ترکیه تا یمن، حداقل از جنگ خلیج فارس ۱۹۹۰-۱۹۹۹ چنین مجموعه امنیتی منطقه ای را تشکیل داده است. (Buzan & Waver,2003,44)

ساختار دولت در خاورمیانه از منظر سنت واقع گرا: بعد از جنگ جهانی اول، با روی کار آمدن آتاتورک در ترکیه و رضاخان در ایران قدم های جدی در ایجاد یک دولت مدرن و گذار از نظام های سنتی مبتنی بر خلافت (در ترکیه و سلطنت مطلقه (در ایران) برداشته شد. «همچنین در جنگ جهانی دوم لبنانی ها در ۱۹۶۱ اعلام استقلال کردند اما فرانسوی ها تا ۱۹۶۹ از اعلان موافقت رسمی خود سر باز زدند. سوریه در ۱۹۶۹ استقلال خود را از فرانسه گرفت. در ۱۹۳۰ قیمومیت بریتانیا بر عراق پایان یافت، همچنین ماورای اردن در سال ۱۹۴۶ استقلال یافت و نام خود را اردن گذاشت. فلسطین طی دوران قیمومیت تغییر ماهیت داده و دولت یهودی در ۱۹۴۸ اعلام استقلال کرد. یمن شمالی در سال ۱۹۹۸ و یمن جنوبی در سال ۱۹۹۷ به استقلال رسیدند. این دو، بعدها در هم ادغام شدند. (بومونت، ۶۹ : ۱۳۶۹)

اعلام استقلال در کشورهای خاور میانه یک نمود جدی از شکل گیری دولت مدرن است. شکل - گیری دولت مدرن خود موجد نظام بین الملل است. اما نظام بین الملل در خاورمیانه یک پدیده ضعیف است. این مسأله چند دلیل دارد: الف) فقدان مفهوم ملت در بین کشورهای خاورمیانه؛ ب) فقدان حاکمیت ملی؛ ج) عدم انطباق دولت بر ملت.

از منظر منطقه ای شدن، پایان یافتن جنگ سرد، چتر ابر قدرت ها که گستره جهانی داشت را از سر دیگر بازیگران، کوتاه کرد و به رقابت های میان دو ابر قدرت پایان داد، که این امر، از یک سو، «قدرت نسبی» برخی کشورها را افزایش داد و از سوی دیگر، به دلیل اینکه هریک از این کشورها در منطقه ای مستقر بودند، منجر به منطقه ای شدن بیشتر نظم و امنیت شد. «در جهان پس از جنگ سرد، قید و بندها و اجبارهای نظام قدرت های بزرگ، محدودتر است؛ در نتیجه سیاست های منطقه ای به خودی خود، محرک و انگیزه نیرومندی برای اقدامات قدرت های بزرگ در مناطق مختلف است» (لیک و مورگان، ۱۳۹۲: ۱۸۳). بنابر این، بازیگران منطقه ای در هر منطقه ای با خود کفایی بیشتری نسبت به نظام پیشین، نظم و امنیت را در منطقه خود برقرار خواهند کرد و بسیاری از پوشش های سطح منطقه ای در این مناطق از استقلال عمل بیشتری نسبت به گذشته برخوردار خواهند شد. به این ترتیب، قدرت های دست اول منطقه ای، مسئولیت اصلی نظم و مدیریت آن را در مناطق خود بر عهده خواهند داشت.

جهانی شدن و ساختار نظام بین الملل: سه متغیر ساختار نظام، جهانی شدن و منطقه ای شدن در نظام تک-چند قطبی به فرایندهای سیاسی بازیگران، شکل و تعیین می بخشند که ظهور بحران ها و نحوه مدیریت آنها، «دیالکتیک» و «اندرکنشی» از همین سه متغیر است. «از منظر سطح کلان، علاوه بر ساختار که بر کل نظام دولت ها تأثیر می گذارد، متغیرهای فرایندی خاصی مانند جهانی شدن و منطقه ای شدن هر چند ممکن است نظام محور باشند نه ساختار محور - بخش هایی از نظام را تحت تأثیر قرار می دهند» (برچیل و دیگران، ۱۳۹۲: ۶۵). منطقه ای شدن و جهانی شدن در الگوی رفتاری، اشاره به فرایندهایی دارد که ابزارهای مدیریتی در موازنه نامتقارن (ابزار تحریمی، ائتلافی، یکجانبه گرایی، و نهادگرایی) در بحران هایی که از مناطق مشخصی پدیدار می شوند، به گونه ای متفاوت برای مدیریت آن عمل می کنند؛ مثلاً در بحران اوکراین که در منطقه اوراسیا قرار دارد و یک قدرت ساختار ساز به نام روسیه در آن منطقه حضور ساختاری دارد، روسیه با یک رفتار تهاجمی (ضمیمه کردن کریمه به خود) در صدد مدیریت بحران است، اما قدرت های دیگر، به ویژه اتحادیه اروپا و آمریکا، در واکنش به این اقدام، از طریق ابزار تحریمی (اعمال تحریم های اقتصادی و مالی بر روسیه) و ابزار نهادی در قالب سازمان ملل، در صدد مدیریت رفتار روسیه هستند. لیکن در بحران سوریه به دلیل اینکه این بحران در یک منطقه حیاتی رسوخ پذیر واقع شده است که هیچ قدرت ساختار سازی در آن منطقه وجود ندارد، لذا قدرت های بزرگ از ابزارهای متفاوتی مانند ابزارهای ائتلافی (ائتلاف در برابر داعش)، تحریمی تحریم های اعمالی علیه دولت سوریه، نهادی (در قالب سازمان ملل و به ویژه شورای امنیت برای مدیریت این بحران استفاده کرده اند؛ بنابراین چنان که مشاهده می شود، در بحران هایی که در مناطق مختلف پدیدار می شوند، به کارگیری ابزارها متناسب با شرایط بحرانی و منطقه ای، متفاوت خواهد بود. در همین راستا، براساس اینکه بحران در کجا پدیدار شود و اینکه چقدر در زنجیره جهانی شدن قرار داشته باشد، واکنش ها و ابزار مدیریت بحران نیز متفاوت خواهد بود. به دلیل گسترش فرایند جهانی شدن و افزایش وابستگی متقابل بین دولت

ها، سرایت و گسترش بحران ها و درگیری ها سرعت گرفته و موجب شده است که / بسیاری از موضوعات داخلی و منطقه ای، ابعادی جهانی به خود بگیرند؛ به همین سبب، بی ثباتی سیاسی و درگیری های قومی در کشورهای مختلف به دلایل مختلفی تجاوز مستقیم به منافع دیگر اعضا ارزیابی می شود. اساس وابستگی متقابل در نظام تک-چند قطبی، عمق و گستره وسیع تری را تحت تأثیر قرار داده و کشورها را نسبت به هم، «حساس تر» و «آسیب پذیرتر» کرده است. افزایش وابستگی متقابل، کاربست انواع تحریم ها را مؤثر تر کرده و آنها را به ابزاری مهم برای مدیریت و کنترل رفتار دیگر بازیگران تبدیل کرده است؛ از این رو، تحریم می تواند در مقابل کشوری که در زنجیره جهانی شدن و اقتصاد و فناوری جهانی قرار دارد و به نحوی به دیگر بازیگران وابسته است در صورت همراهی دیگر بازیگران به ابزاری کارساز برای کنترل رفتار آن تبدیل شود.

از منظر منطقه ای شدن، پایان یافتن جنگ سرد، چتر ابرقدرت ها که گستره جهانی داشت را از سر دیگر بازیگران، کوتاه کرد و به رقابت های میان دو ابرقدرت پایان داد، که این امر، از یک سو، «قدرت نسبی» برخی کشورها را افزایش داد و از سوی دیگر، به دلیل اینکه هریک از این کشورها در منطقه ای مستقر بودند، منجر به منطقه ای شدن بیشتر نظم و امنیت شد. «در جهان پس از جنگ سرد، قید و بندها و اجبارهای نظام قدرت های بزرگ، محدودتر است؛ در نتیجه سیاست های منطقه ای به خودی خود، محرک و انگیزه نیرومندی برای اقدامات قدرت های بزرگ در مناطق مختلف است» (لیک و مورگان، ۱۳۹۲: ۱۸۳). بنابراین، بازیگران منطقه در هر منطقه ای با خود کفایی بیشتری نسبت به نظام پیشین، نظم و امنیت را در منطقه خود برقرار خواهند کرد و بسیاری از پویای سطح منطقه ای در این مناطق از استقلال عمل بیشتری نسبت به گذشته برخوردار خواهند شد. به این ترتیب، قدرت های دست اول منطقه ای، مسئولیت اصلی نظم و مدیریت آن را در مناطق خود بر عهده خواهند داشت.

روش شناسی تحقیق:

این تحقیق از جمله تحقیقات کاربردی است از جمله مهم ترین نهادهایی که می توانند از نتایج این پژوهش بهره برداری نمایند نهادهای مرتبط با حوزه سیاست خارجی کشور می باشند از جمله وزارت امور خارجه ، مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری، وزارت بازرگانی و نهادهای امنیتی مرتبط با حوزه سیاست خارجی می باشند . همچنین تلاش خواهد شد تا بدور از هر گونه حب و بغض سیاسی و جانبداری عقیدتی پیامدها و تبعات این تحولات امنیتی در منطقه خاور میانه مورد توجه و مذاقه قرار گیرد. روش تحقیق این پژوهش به صورت میدانی و کتابخانه ای است و از ابزارهای مصاحبه و فیش برداری از منابع بهره گرفته شده است.

یافته های تحقیق:

سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه: دکترین ترامپ: به گفته منتقدان لیبرال و نومحافظه کار آن، سیاست خارجی ایالات متحده تحت دولت ترامپ - "دکترین ترامپ" - نشان دهنده کنار زدن رهبری جهانی آمریکا به نفع پوپولیسم ارتجاعی و در نتیجه از بین رفتن ساختار نهادی بین المللی پس از جنگ جهانی دوم است

. این برداشت به طور قابل قبولی بحث شدیدی را در مورد پایان قابل درک استراتژی کلان آمریکا و پیامدهای آن برای سیستم گسترده تر روابط بین المللی به وجود آورده است. با وجود جنجال های داغ ریاست جمهوری ترامپ، آیا دکتترین ترامپ (عبارتی که در اینجا به عنوان یک مانیتور مناسب برای توصیف تمایلات سیاست های مکرر این دولت از سال ۲۰۱۷ استفاده می شود) واقعاً باعث شده است که آمریکا به طور ناگهانی از تعهدات خارج از کشور خود خارج شود، در نتیجه املا پایان هژمونی آمریکا؟ چنین سوالی هوشیارانه با بررسی سیاست خارجی آمریکا در مناطق خاص، جایی که بافت تاریخی و متغیرهای ساختاری می توانند به روشن شدن منافع و رفتارهای دولت کمک کنند، بهترین پاسخ را خواهد داشت. در اینجا، با توجه به هژمونی دیرینه آمریکا در اینجا، خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA) بسیار تسکین می یابد. با بررسی دقیق، برداشت های رایج از دکتترین ترامپ که باعث سلطه آمریکا در MENA می شود غلط است. برتری آمریکایی ها در منطقه واقعاً کاهش یافته است، اما این یک دهه پیش با دولت اوباما آغاز شد. علاوه بر این، این واقعیت ساختاری گسترده ای را که اغلب در بحث های سیاست خارجی از دست می رود، منعکس می کند. هیچ تهدید دیگری از جانب خاورمیانه وجود ندارد که زندگی اجتماعی، اقتصادی و نهادهای سیاسی آمریکا را به خطر بیندازد. و بنابراین کنترل این منطقه به عنوان هژمونی بی رقیب دیگر برای موقعیت ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت جهانی حیاتی نیست. این توضیح بر دو استدلال استوار است. اول، هژمونی آمریکا در MENA همیشه با اراده و ظرفیت آن برای شروع مداخلات خشونت آمیز برای از بین بردن دشمنان درک شده و تقدم استراتژیک آن مشخص می شد. از دهه ۱۹۸۰، بیشتر ایالات و جوامع در این منطقه تحت سایه چنین اجبارهای بی نظیر آمریکایی زندگی می کردند.

در ابتدا، با تأکید بر ظرفیت آن برای مداخله یک جانبه به عنوان معیار نهایی برتری، میزان سلطه طلبی آمریکا در MENA امروز را مشخص می کند. دوماً، این سوال را مطرح می کند که آیا دکتترین ترامپ واقعاً نشان دهنده یک خروج ریشه ای از سیاست خارجی قبلی ایالات متحده است، همانطور که اغلب توسط انترناسیونالیست های لیبرال و منتقدان نومحافظه کار استدلال شده است. سوماً، این مسئله روند کاهش مداخله گرایی ایالات متحده را دنبال می کند امری که قبل از دولت ترامپ، به ویژه در سالهای ریاست اوباما آغاز شده است. سرانجام، نقش متغیر خاورمیانه را در حوزه وسیع تری از ظلم و ستم آمریکا باز می کند. با نابودی کمونیسم جهانی و دستیابی آمریکا به استقلال انرژی، همراه با محدودیت دسترسی به بزرگترین تهدیدات MENA امروز - تروریسم اسلام گرای رادیکال، و ایران هسته ای شده - ایالات متحده با خطر قابل اعتمادی روبرو نیست که می تواند زندگی اجتماعی و اقتصادی آن را به خطر بیندازد. (Yom,2020,1)

اول، ایالات متحده متهم شده است که "از پشت سر" را از نظر واگذاری نقش خط مقدم خود به عنوان واسطه خارجی در درگیری های منطقه ای که نیاز به یک راهنما دارد، هدایت می کند. مسئله اسرائیل و فلسطین نمونه ای از این موارد است. بی علاقتی آمریکا به مسیر صلح اسلو، ساختار چند سطحی مذاکرات که قبلاً راه حل مصوبه را هدایت می کرد، با حمایت آشکار رئیس جمهور ترامپ از اسرائیل از طریق ابتکارهای بحث برانگیز، از قبیل به رسمیت شناختن قدس به عنوان پایتخت اسرائیل توسط آمریکا، بسته شدن سازمان آزادیبخش فلسطین، از سوی رئیس جمهور ترامپ تجسم یافت. سفارت در واشنگتن و اصرار بر "معامله قرن" که احتمالاً هر کشور مستقل

فلسطین را از بین خواهد برد. دوم، به نظر می رسد سیاست های ایالات متحده هنگام برخورد با آنتاگونیست ها از قوام اصولی بی بهره است. به عنوان مثال، دولت ترامپ در آوریل ۲۰۱۷ دستور تلافی جویانه موشکی بر علیه رژیم سوریه را برای استفاده از سلاح های شیمیایی صادر کرد - اما از پیگیری اقدامات تنبیهی بیشتر یا تلاش های طولانی مدت برای تسریع در پایان جنگ بی رحمانه سوریه خودداری کرد. متزلزل شدن بعداً در مورد خروج کاملاً از حضور کوچک ارتش آمریکا در سوریه نیز از اختلاف نظر در عمل خبر می دهد. سوم، منتقدان ادعا می کنند که ایالات متحده بی طرفی دموکراتیک را پذیرفته و نگرانی های قبلی را برای حقوق بشر و ارزش های دموکراتیک خالی کرده است. این امر ظاهراً جسارت خودکامه های سرکوبگر را فراهم کرده است. چهارم، ایالات متحده نیز بسیار متکی به بازیگران محلی است و به طور نمادین متحدان خود را در ازای کمک گسترده به پلیس منطقه چشم انداز می سپارد. به عنوان مثال، در حالی که واشنگتن کمک های خارجی خود را به تشکیلات خودگردان فلسطین کاهش داده است، پشتیبانی مالی یا نظامی ایالات متحده را به مصر، اردن، عربستان سعودی، امارات متحده عربی و اسرائیل حفظ یا تقویت کرده است. اشتیاق رئیس جمهور ترامپ به "ناتوی عربی" به رهبری برخی از این کشورها و مسئولیت امنیت منطقه را بر عهده می گیرد، به شدت با نگرش ولرم او به ناتو اصلی در تضاد است. پنجم و سرانجام، دکتترین ترامپ با خویشتنداری شدید در برابر تحریکات ایران مشخص شده است. از یک سو، سخنان رسمی ایالات متحده جنگ طلبانه و تهاجمی بوده و به صورت دوره ای باعث تحریک عناوین جهانی برای پیش بینی جنگ در خلیج فارس می شود. لغو توافق هسته ای سال ۲۰۱۵ و نصب مجدد تحریم ها از اولین اقدامات مهم ترامپ در منطقه بود. از آن زمان، دولت ترامپ بارها قول مساوی کردن تهران را داده و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران را به عنوان یک سازمان تروریستی اعلام کرده است - اولین بار است که ایالات متحده هر واحد رسمی از یک نهاد نظامی ملی را در آن گروه قرار می دهد. از طرف دیگر، حتی یک تهدید برای مداخله نیز قابل اعتماد نبوده است. در طول تابستان سال ۲۰۱۹، درگیری ها زنگ هشدار جدیدی در مورد اختلافات آمریکا و ایران ایجاد کرد. از جمله سقوط یک هواپیمای بدون سرنشین آمریکایی، حملات متعدد و آزار و اذیت علیه کشتی های تجاری، تصرف کامل یک فروند کشتی با پرچم انگلیس توسط ایران و مشکوک به پشتیبانی از حمله هواپیمای بدون سرنشین حوثی به پالایشگاه های نفت عربستان که تولید هیدروکربن های پادشاهی را به طور موقت فلج کرد. (wastnidge,2017,165) با این حال، پاسخ رسمی ایالات متحده علیه ایران خاموش بود، که در ابتدا با استقرار نیروهای نظامی بیشتر در خلیج فارس مشخص شد اما همچنین امتناع از استفاده از این دارایی ها در هر گونه مداخله. در ماه ژوئیه، همزمان با اوج گرفتن تنش های خلیج فارس، مایک پمپئو وزیر امور خارجه اذعان کرد که علی رغم "رژیم بد" تهران، مسئولیت خنثی سازی تجاوزات ایرانی به عهده سایر متحدان قرار گرفت: "ما جنگ با ایران را نمی خواهیم". (Norman,2019,1) در پاییز، دولت ترامپ انتظارات بیشتری از جنگ را با تحریم های جدید کنار زد و برخی از تحلیلگران را بر آن داشت تا اعلام کنند با افشای مکرر انفعال آمریکا، تهران اساساً "برنده" خلیج فارس است. این امر همچنین فرض می کرد که بدون اقدام نظامی آمریکا، هیچ یک از متحدان آمریکایی دیگر، از اسرائیل تا عربستان سعودی، جرات خطر مواجهه با ایران را نخواهد داشت. چنین انعقاد یک جانبه ای در برابر اعتراض تعجب آور است. نخست، از منظر تاریخی، این روند

مداخله گرایی را هزینه می کند: رژیم صدام عراق اقدامات کمتری در تحریک ایالات متحده انجام داد، اما در سال ۲۰۰۳ نابود شد. دوم، زیرساخت های منطقه ای آمریکا حمله به نیروهای ایرانی را حتی بدون حمله کامل به خاک این کشور آسان می کند. نیروهای متعارف، با توجه به کیفیت و کمی برتر هواپیما و ناوگان دریایی. سوم، هزینه های مالی مشکلی ندارند زیرا هزینه های جنگ اکنون تا حد زیادی از دید مردم آمریکا پنهان مانده است. همانطور که سارا کریپس تأکید کرده است، منابع مورد نیاز برای جنگ نه با مالیات بیشتر یا کاهش هزینه های بلافاصله توسط رای دهندگان آمریکایی، بلکه با وام گرفتن بیشتر و صدور بدهی بیشتر ملی تأمین می شود. (Kreps, 2018, 1) ناظران چه می توانند از این سابقه سیاست خارجی استفاده کنند؟ قبل از بیان مفاهیم آن، چندین نکته قابل تأمل است. در این مرحله، دکترین ترامپ متناسب با سبک غیرقابل پیش بینی رئیس جمهور، با هر بحران جدیدی به تکامل خود ادامه می دهد. علاوه بر این، دولت ترامپ با توجه به کنترل بسیار شخصی خود بر تصمیم گیری های اجرایی و استفاده مداوم از توییت به عنوان محل پاکسازی سیاست های جدید، خود دشوار است که با بسیاری از دولت های گذشته مقایسه شود. همچنین جابجایی مکرر مقامات عالی رتبه وجود دارد که تداوم سیاست را مختل می کند. ترامپ اولین رئیس جمهور ایالات متحده است که وزیر امور خارجه، وزیر دفاع و مشاور امنیت ملی را که در ابتدا منصوب شده است، دیده است که همگی در دو سال اول عزیمت کرده اند. اما این اصول سه پایه ای است که استراتژی های کلان ایالات متحده بر اساس آن ساخته می شود. به همین ترتیب، دولت در نهایت در ژوئن سال ۲۰۱۹، بیش از نیمه راه ریاست جمهوری، دستیار وزیر خارجه خود در امور خاور نزدیک را که بزرگترین مقام مسئول نظارت بر دیپلماسی آمریکا در خاورمیانه است، نصب کرد. (Ikenberry, 2009, 71) با این وجود، برداشت از عقب نشینی ناگهانی ایالات متحده از منطقه طی چند سال گذشته، برداشتی است که در بین بسیاری از تحلیلگران وجود دارد. این دو جریان ایدئولوژیک متفاوت در ایالات متحده است که برای محکوم کردن تخریب خود-تخریب شده وضعیت آمریکا توسط دکترین ترامپ متحد شده اند. نخست، انتقادهایی از انترناسیونالیستهای لیبرال پدید آمده است. این شامل مدافعان نظم بین المللی لیبرال پس از جنگ است، به معنای درک کلی سیستمی از این که روابط بین ایالتی باید توسط قوانین مبتنی بر هنجار تنظیم شود تا اجبار یک جانبه، که بازیگران باید از طریق تجارت و ادغام مبادلات سرمایه داری را به حداکثر برسانند و نهادهای چند جانبه می توانند صلح را با پراکنده کردن هزینه های امنیت جمعی به بهترین شکل حفظ کنند. (Diamon, 2019, 1)

فضای حاکم بر خاورمیانه: خاورمیانه، در سال های اخیر به خصوص از سال ۲۰۱۱ به بعد تبدیل به منطقه ای شده است که متأثر از شرایط داخلی، منطقه ای و بین المللی با وضعیت هرج و مرج گونه ای مواجه است که می توان آن را نمونه ای از وضعیت آنارشیک حاکم بر منطقه دانست. از آنجایی که سیستم منطقه ای، آنارشیک است، دولت هایش به ناگزیر برای تأمین امنیت، در تکاپوی افزایش قدرت اند. در یک سیستم آنارشیک و خودیار، دولت ها، تنها با توسل به قدر تشان می توانند نسبت به بقای خود خاطر جمع شوند. افزایش قدرت دولت ها یا با توسل به منابع درونی و یا از طریق پیوستن به متحدین بیرونی است که انجام می پذیرد. اما تلاش یک دولت برای افزایش قدرت ممکن

است تبعاتی ناخواسته برای امنیت دیگر دولت‌ها داشته باشد و دولت‌ها هرگز نمی‌توانند نسبت به نیت و مقاصد یکدیگر مطمئن شوند. علاوه بر شرایط آنارشیک، در خاورمیانه به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و همچنین وجود ذخایر و منابع عمده معدنی و نفتی به مکانی برای منازعه و رقابت بین قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای تبدیل شده است که هر کدام از قدرت‌ها چه در سطح منطقه و چه در سطح بین‌الملل تلاش می‌کنند محیط و قواعد بازی را به گونه‌ای سازمان‌دهی کنند که منافع حداکثری خود را تأمین کنند.

«در سطح بین‌الملل و در نتیجه تغییرات به وجود آمده در سیاست خارجی آمریکا در دوره اوپاما و تمرکز بر منطقه آسیا و همچنین کشف میدین نفتی در آمریکا از اهمیت خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا کاسته شد. در راستای سرنوشت همواره کشمکش زای خاورمیانه آن را به نمونه‌ی کاملی از یک گونه‌ی مجموعه‌ی امنیت منطقه‌ی ای کلاسیک، دولت‌محور و نظامی - سیاسی نزدیک می‌کند. از بسیاری جنبه‌های ساختاری و رفتاری با اروپای آغاز عصر مدرن همسان است اما دو تفاوت عمده با آن دارد. نخست این که اروپای آغاز مدرن یک سطح (متغیر) جهانی قدرتمند و مداخله‌گر در پویای امنیت خود را پیش رو نداشت. دوم این که احساسات متداخل و آمیخته‌ی ملی‌گرایانه‌ی عربی، اسلامی، ضد رژیم اسراییل و ضد غربی در خاورمیانه همراه با نگرانی‌های مداوم و منافع رژیم‌ها، اداره‌ی خط‌مشی‌های موازنه‌ی قدرت را هم برای دولت‌های محلی و هم قدرت‌های مداخله‌گر بی‌اندازه دشوار نموده است.

نتیجه‌گیری :

یکی از نکات اساسی و مهم در این پژوهش مسئله موازنه قوا، هم‌نوازی قدرت‌ها در سه حوزه منطقه‌ای قرن ۱۸، ۱۹، جهانی در قرن ۱۹ (-۲۰) و جهانی منطقه‌ای در قرن ۲۱ می‌باشد. بر این اساس با نظریه‌های منطقه‌گرایی، توازن قدرت، جهانی‌گرایی رئالیسم و نئورئالیسم، جهانی شدن قدرت و امنیت ارتباط پیدا می‌کند. کلیت نوشتار بر پیشینه تاریخی روابط بین‌الملل، نظام دوقطبی و نظام دگرگون‌شونده جهانی شدن از تکانه‌های جهانی شدن قدرت، امنیت و صلح می‌باشد.

در خاورمیانه برای هر بازیگر بومی یا جهانی دشوار است که از بازیگری دیگر در برابر یک دشمن مشترک پشتیبانی نماید، بدون این که هم‌زمان یک دوست را هم در طرف سوم تهدید نکرده باشد. مثلاً آمریکا نتوانست عراق را در برابر ایران پشتیبانی کند، مگر این که عراق در برابر رژیم اسراییل نیز تقویت شد. همچنین نتوانست عراق را از میان بردارد بدون این که خصم خود ایران را در برابر کشورهای هم‌پیمان عرب خویش در حوزه خلیج فارس پیش برده باشد. عربستان سعودی و کویت نمی‌توانند کمک غرب را در برابر تهدیدهای عراق و ایران بپذیرند بدون اینکه در منطقه خیانت به اسلام متهم شوند. برای فهم این مجموعه امنیت منطقه‌ای فوق‌العاده پیچ در پیچ، باید کل منظومه آن را به عنوان یک فعل و انفعال در سرتاسر سطوح داخلی، منطقه‌ای و

جهانی مورد بررسی قرار داد. دلیل تغییر خط مشی امریکا در دهه ۱۹۹۰ از سیاست شکست خورده موازنه به خط مشی مهار دوگانه در پرتو چنین وضعیتی فهمیدنی است. اداره کردن سیاست موازنه در چنین الگوی متقاطع و ناهم‌ساز که مرکب از دوستی‌ها و خصومت‌ها است، در بهترین حالت نومید کننده و در بدترین وضعیت نقض غرض خواهد بود. خط مشی مهار ممکن است مستلزم منابع قدرت عظیم تری باشد اما بسیار ساده تر و اتکا پذیرتر از تلاش برای برقراری موازنه در شرایط خاورمیانه است.

دموکراتیزه شدن در کشورهای عربی نیز به واسطه بالا بردن امکان طرح مطالبات عامه مردم می تواند به وخامت کشمکش‌ها بیانجامد، در عین حال که رخداد آن خیلی سریع و محتمل نخواهد بود. این منطقه بسیار مستعد آن است که به یک وضعیت فاقد ساختار سوق یابد و با توجه به سطح بالای دوستی‌ها و خصومت‌ها و رقابت‌های موجود در منطقه، شانس این که یک رژیم امنیتی جدی یا جامعه امنیتی طی دو دهه آینده شکل گیرد، عملاً صفر است. احتمال این که یک پوشش بیرونی نیز بتواند جای این فقدان را بگیرد کم است. زیرا هم قدرت مقاومت‌های درون منطقه ای بالا است و هم اراده برای عهده دار شدن این مهم از سوی قدرت‌های بزرگ وجود ندارد. سطح بالای نفوذ امریکا در منطقه تا آینده ای قابل پیش بینی و مادامی که امریکا خود راتنها ابرقدرت به حساب آورد و نگران وضعیت نفت و موقعیت رژیم اسرائیل باشد، پابرجا خواهد ماند اما با گذشت زمان سیر نزولی خواهد یافت. جایگاه امریکا نیز تضمین شده نیست.

با شکل گیری بحران سیاسی در سوریه، بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای بر اساس منافع و علایق خود جهت گیری‌های متفاوتی را در رابطه با این کشور که اهمیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک خاصی در منطقه خاورمیانه دارد، اتخاذ نموده اند. در این میان تلاش پیگیر برخی دولت‌ها برای ساقط کردن حکومت اسد از جلوه‌های بارز تحولات سوریه محسوب می شود که بر پیچیدگی اوضاع این کشور افزوده است.

یکی از قدرت‌های منطقه ای که از دیرباز همکاری‌های گسترده ای با ایالات متحده امریکا داشته عربستان سعودی بوده است. این کشور از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به عنوان موازنه کننده و مانعی برای جلوگیری از تاثیرات منطقه ای و نفوذ ایران، ایفای نقش نموده است. عربستان سعودی خود را قطب جهان اسلام می داند و وجود خانه کعبه نیز مزید علت شده است. حکام عربستان از یک طرف لازمه بقا خویش و حضور مقتدرانه در منطقه را در اتحاد قوی با امریکا می دانند و از طرفی دیگر، خود را رهبر جهان تسنن معرفی می نمایند که وظیفه دارد در مقابل ایران شیعی، مقاومت و از نفوذ آن جلوگیری نماید. با این همه در سال‌های اخیر مشخص شد که سعودی‌ها در رقابت با ایران، متحمل شکست‌های سنگینی شدند. تحولات لبنان و قدرت گیری شیعیان نزدیک به ایران در عراق، در کنار نفوذ معنوی روز افزون ایران در یمن و بحرین، که از دیرباز حیاط خلوت عربستان سعودی محسوب می شود و همچنین تحولات اخیر مصر، زنگ خطر را

برای این کشور به صدا درآورده است. در چنین شرایطی، عربستان سعودی تلاش می کند تا با حمایت از بنیادگرایان سنی در سوریه، موازنه قوا در منطقه را تغییر داده و ناکامی های خود را در مقابل ایران، در سوریه جبران نماید. گذشته از ناکامی های نسبی در مقابل ایران، باید توجه داشت که ایدئولوژی رهبران این کشور نیز نه به مذاق امریکایی ها خوش می آید و نه جولان خواهان تغییر در خاورمیانه و لذا ایالات متحده برای دسترسی به اهداف خود، به گزینه دیگری نیز باید توجه داشته است.

تمایل دولت اواما برای کاهش مداخله در مسائل پیچیده خاورمیانه، در چهارچوب سیاست برقراری توازن منطقه ای، واشنگتن دست دولت های متحد خود در منطقه خاورمیانه یعنی عربستان سعودی را باز گذاشت تا با هزینه خود و بدون دخالت و حضور آمریکا در منطقه، نظم مورد نظر خود و آمریکا را ایجاد و حفظ کنند» (پوراحمدی و منصوریان، ۱۳۹۳: ۱۲۵ - ۱۲۶)

منابع :

-برچیل، اسکات؛ لینکلتر، اندرو و دیگران (۱۳۹۲) نظریه های روابط بین الملل، ترجمه سجاد حیدری فرد، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی

-پوراحمدی، حسین (۱۳۸۹) قدرت نرم و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
-نون، الکساندر تی، سجوی، ۱۳۸۸. کاربرد قدرت نرم. مترجم: نغانی من مجتمعن رو شسانی، تهران: دانشگاه امام صادق

-روزنا، جیمز (۱۳۸۷). « پیچیدگی ها و تناقض جهانی شدن»، ترجمه احمد صادقی، فصلنامه سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۴

-ستوده، محمد (۱۳۷۹). «جهانی شدن و امنیت ملی»، فصلنامه علوم سیاسی، سال سوم، شم ره ۹.
-فراست، ال. ال (۱۳۸۰). «جهانی شدن و امنیت ملی: دستور کاری استراتژیک»، ترجمه احمد دلیر، در مجید مختاری، گفتمان امنیت ملی. تهران: مؤسسه مطالعات سیاسی و فرهنگی اندیشه ناب.

-ماندل، رابرت (۱۳۷۹). «چهره متغیر امنیت ملی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۴
-مقصودی، مجتبی، حیدری، شقایق (۱۳۹۱). «نقش ابزارهای تازه ارتباطی در پیشبرد جنبش های شمال افریقا»، فصلنامه پژوهشی اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال بیست و هفتم، شماره ۲۹۰

-نای، رابرت کوهن، جهانی شدن، تازه ها و شیرینک بها، ترجمه شهرام فرسای، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاره هشتم، شماره ۲، تابستان ۷۶، ص ۳۷۹

-نای، رابرت کوهن، جهانی شدن، تازه ها و شیرینک بها، ترجمه شهرام فرسای، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاره هشیم، شماره ۲، تابستان ۷۶، ص ۳۷۹

- Bull, Hedley (1977), *The Anarchical Society*, London: Macmillan
- Burchill, S., Linklater, A., et al. (2013). *Theories of international relations* (S. Heidari Fard, Trans.). Tehran: Academic Center for Education, Culture and Research (Jihad Daneshgahi) Press. (In Persian)
- Pourahmadi, H. (2010). *Soft power and the foreign policy of the Islamic Republic of Iran*. Qom: Boostan-e Ketab Institute. (In Persian)
- Lennon, A. T. J. (2009). *The application of soft power* (N. Ne'ani, Trans.). Tehran: Imam Sadiq University Press. (In Persian)
- Rosenau, J. N. (2008). The complexities and contradictions of globalization. *Foreign Policy Quarterly*, 13(4). (A. Sadeghi, Trans) (In Persian)
- Sotoudeh, M. (2000). Globalization and national security. *Political Science Quarterly*, 3(9). (In Persian)
- Frost, E. L. (2001). Globalization and national security: A strategic agenda. In M. Mokhtari (Ed.), *National security discourse* (A. Dalir, Trans.). Tehran: Andisheh-e Nab Political and Cultural Studies Institute. (In Persian)
- Mandel, R. (2000). The changing face of national security. *Strategic Studies Quarterly*, No. 4. (In Persian)
- Maghsoudi, M., & Heydari, S. (2012). The role of new communication tools in advancing North African movements. *Political and Economic Information Research Quarterly*, 27(290). (In Persian)
- Nye, J. S., & Keohane, R. O. (1997). Globalization: Trends and consequences. *Foreign Policy Quarterly*, 8(2), 379. (In Persian)
- Cole, Tuan (2009), *Engaging the Muslim World* New York: Palgrave Mac Millen
- Holmes, R. and B. Ga (2005), *Noanielcace A Theory and Practice*, long Grove:
- Klare, Michael (2008), *Rising Powers,shirinking planet, The new Geopolitics of Energy* new York Waveland Press
- Shanebrook I. Richard Halting (2003), *Proliferation of Long-Range Ballistic Missiles*, *Bulletin of Selence Technology & Seeley*.

